

چرا در این مملکت همه راجع به همه چیز می‌توانند مقاله بدهند. دلم برای آنها می‌سوزد. کاری نمی‌کند و روی موج و زحمت بقیه سوار می‌شود. او این‌طوری زنده است. از بستر استفاده می‌کند تا بشناسیمش، تا در موردش حرف بزنیم. این ناراحت‌کننده است...

در گفت و گو با پالت:



«اصراری نیست راجع به همه چیز حرف بزنیم. ما که منتقد تمام حوزه‌ها نیستیم. چرا در این مملکت همه راجع به همه چیز می‌توانند مقاله بدهند. دلم برای آنها می‌سوزد. کاری نمی‌کند و روی موج و زحمت بقیه سوار می‌شود. او این‌طوری زنده است. از بستر استفاده می‌کند تا بشناسیمش، تا در موردش حرف بزنیم. این ناراحت‌کننده است...»

هفته‌نامه چلچراغ گفت‌وگویی با اعضای گروه موسیقی پالت ترتیب داده است که در زیر می‌خوانیم: «ساختمانی دوست‌داشتنی و مُسن توی کوچه‌ای تنگ و ترش در محدوده خیابان بهار محل قرارمان بود تا دور هم جمع شویم و گپ بزنیم. هوا داشت تاریک می‌شد و اگر دست نمی‌جنبانیدیم، نور را هم برای عکاسی از دست می‌دادیم... همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد و حاصلش شد: گپ‌وگفت دوستانه با بچه‌های پالت. از اجراهای بام محک و صدای بم و نجسب پشت استیج تا استقبال از آلبوم «شهر من بخند» که برایشان حرف و حدیث‌دار شد و برچسب نماینده قشر خاصی از جامعه را بهشان زد؛ برچسبی که خودشان می‌گویند بهشان نمی‌چسبد و انصافاً هم نمی‌چسبد.»

سال ۹۱ دور هم جمع شدید؟

امید نعمتی: نه سال ۸۸ بود...

روزبه اسفندارمز: زمستان ۸۸...

کاوه صالحی: دی ماه...

توی این سال‌ها چی گذشت؟

امید: الان که فکر می‌کنم، روزهای اول یک کم اتفاقی دور هم جمع شدیم. من و روزبه وقتی دانشجو بودیم، تلاش‌هایی می‌کردیم. جوان‌تر بودیم و توی فضای دانشگاهی فعالیت داشتیم. مثلاً موسیقی تئاتر می‌ساختیم... همان موقع گفتیم کارمان باید تداوم داشته باشد... یکی، دو نفر از ما جدا شدند و ما کارمان را کردیم... تا این که برای اجرای خیریه رفتیم محک...

روزبه: باید از قبل‌تر تعریف کنی...

امید: اگر از قبل بگویم، پس باید از قبل‌ترش هم بگویم...! جشن جوان‌های محک با نوازنده سه‌تار رفتیم و اتفاقاً خیلی روز شلوغی بود... خلاصه از اجرا خیلی خوششان آمد ولی ما اصلاً فکرش را هم نمی‌کردیم. دفعه بعد برای خیرین محک اجرا کردیم... کاوه برای گیتار زدن در یکی از اجراهای محک به ما پیوست و هسته اصلی گروه اینجا شکل گرفت. دور هم نشستیم

و صحبت کردیم تا کارمان را از فضای تجربی خارج کنیم و جدی‌تر ادامه بدهیم...

روزبه: اما چند ماه با هم نبودیم...

چرا؟

امید: من رفتم با «دنگ‌شو»...

روزبه: من تدریس می‌کردم. مهیار کارهای شخصی خود را می‌کرد و کاوه خدمت می‌کرد...

امید: من برگشتم و فردای آن روز قرار تمرین گذاشتیم... از طرفی همه بچه‌های پالت دانش‌آموخته موسیقی هستند؛ به جز من که از بچگی کار کردم...

روزبه: از مرداد یا شهریور ۸۹ دور هم جمع شدیم و شروع کردیم. من درس می‌دادم و کاوه سربازی می‌کرد و مهیار ترجمه می‌کرد و داریوش هم با محمدرضا شجریان و همایون شجریان ساز می‌زد... زمان زیادی برای با هم بودن نداشتیم تا چند ماه بعد که پالت تبدیل به زندگی‌مان شد... هر وقتی که داشتیم، برای تمرین می‌گذاشتیم... شروع کردیم به ساز زدن و ایده این بود که راه دیگران را نرویم، آهنگ ضبط کنیم و توی اینترنت منتشر کنیم. دوست داشتیم موسیقی را به عنوان حرفه دنبال کنیم. سیدی پخش شود و در دسترس دیگران قرار بگیرد. برای همه‌مان جذاب بود... راستش من همیشه می‌دانستم سراغ موسیقی می‌روم اما نه این که فقط این کار را انجام می‌دهم... الان خوشحالم که فقط موسیقی کار می‌کنم...

امید: به هر حال مخاطب‌های چلچراغ جوان‌اند و ما هم جوان بودیم... هنر در ایران مهجور است و موسیقی مهجورتر... توی جامعه همه مخالف‌اند که تو شغل هنری داشته باشی. مثلاً شغلت موسیقی باشد. ما با این تفکر مبارزه کردیم. برنامه‌ریزی کردیم و می‌خواستیم این کار را بکنیم. اگر به طور نسبی الان این تفکر را داریم، ریشه در آن سال‌ها و هدفمان دارد.

استقبال از آلبوم اول آن چطور بود و چقدر در مسیر حرفه‌ای‌تان تاثیرگذار؟

روزبه: فکر می‌کنم اولین جایی نبود که ما فهمیدیم چه پتانسیلی می‌توانیم داشته باشیم. یادم است امید، تو صفحه فیس‌بوک ساختی... کلیپی گذاشتیم که دوستان ساخته بودند و در اوج ناامیدی متوجه شدیم که دیده می‌شویم. بعد هم موسیقی نمایش هومن سیدی را اجرا کردیم. چند تا اجرا داشتیم و زره‌ذره فهمیدیم که مسیری که رفتیم، درست بوده و دغدغه ما در موسیقی برای خیلی‌ها جذاب است. این زره‌ذره باعث شد مصمم شویم و راجع به راه بیشتر فکر کنیم. تجربه دیگران را تکرار نکردیم و خواستیم راه دیگری برویم.

کاوه: فکر می‌کنم همه اشتباه می‌کنند. تا انتشار «آقای بنفش» مسیر را درست رفتیم و آن مسیر درست بود.

امید: بعدش اشتباه‌های بیشتری داشتیم. از دست ما خارج شده بود... قضیه فرق کرده بود...

روزبه: بگذار این‌طور بگویم. آلبوم تا مدتی از ما جلوتر بود. ما عقب ماندیم و طول کشید تا برسیم...

بعد سر از سینما درآوردید...

امید: «ماهی و گربه» به فروش ما کمکی نکرد، چون بعد از آلبوم اکران شد. فردای تصویربرداری «آقای بنفش» بیرون آمد. با شهرام مگری هم‌دانشگاهی بودیم...

برنامه تلویزیونی هم داشتید و به خاطر ممنوع بودن نمایش ساز، ساز زدن را پانتومیم اجرا می‌کردید.

امید: تلویزیون سال ۹۱ یا ۹۲ بود...

کاوه: منصور ضابطیان خواسته بود برویم و در برنامه‌ای تلویزیونی اجرا داشته باشیم. به خاطر مقررات امکان نمایش ساز نبود و خواسته بودند که فقط اجرا کنیم؛ آن هم بدون تصویر...

امید: گفتیم نمی‌آییم...

چرا؟

امید: از بچگی بدم می‌آمد صدای خواننده با تصاویر گل و بلبل پخش شود و خواننده لب‌خوانی کند. بعدش ما گروه بودیم و... کاوه ایده پانتومیم را داد.

کاوه: فکر کردیم به صورت پانتومیم ساز زدن را بازی کنیم. از آن کار راضی هستیم...

تعریفان از سبک گروهتان چیست؟

روزبه: یا ابوالفضل!

امید: من بگویم؟ هیچ وقت به این فکر نکردیم سبک داشته باشیم و فقط موسیقی زدن است...

روزبه: زمانی که باخ موسیقی می‌ساخته، هرگز نمی‌گفته که من موسیقی باروک می‌سازم. بعدا گفتند کارهای ساخته شده در این عصر، متعلق به دوره موسیقی باروک بوده و موسیقی در این دوران خصوصیات خاصی را داشته و و هر اثر با آن خصوصیات، موسیقی باروک است. ما دور هم با سازهای مختلف، موزیک می‌سازیم.

امید: عده‌ای با انتشار مانیفست اعلام می‌کردند که ما موسیقی اکسپرسیونیسم می‌زنیم و کسانی که می‌خواهند در این سبک کار کنند، باید این چیزها را رعایت کنند. بعدا دعوا هم می‌کردند و... بعد از آن دسته‌بندی دوباره و دوباره... عده‌ای به سبک فکر کردند که باید خصوصیات مشترکی داشته باشد اما الان هر آدمی می‌تواند خلق کند و شیوه خلق خودش را داشته باشد. ما هم شیوه خلق خودمان را داریم...

یعنی به اصول پای‌بند نیستید؟

روزبه: چه اصولی؟ ما ساز یاد گرفتیم... کسی که نقد هنر می‌خواند، می‌تواند سبک‌بندی کند ولی الان مکتبی وجود ندارد. منتقدان در مواجهه با آثار دو نوع برخورد دارند: یا دوست دارند یا خوششان نمی‌آید. موسیقی ما می‌تواند زیرشاخه پاپ باشد و پاپ خودش شاخه‌های زیادی دارد. حتی الکترونیک‌ها که اکتیو هستند و به خاطر صنعت و مارکت رواج بیشتری داشته‌اند واقعا تفاوتشان با هم مشخص نیست و فقط خود نوازنده می‌تواند بگوید سبکش چیست. ما به عنوان آدم‌های وسواسی، همین که چیزی را دوست داشته باشیم، خودش سبک است!

امید: بعدا مشخص می‌شود که زمانی عده‌ای این کار را می‌کردند: تلفیقی که نمی‌دانم از کجا آمده...

کاوه: اشتباه رایج...

روزبه: تلفیق توی موسیقی جز اتفاق افتاده و مثلا مایلز دیویس از پیش‌روهایش بوده که کارهای تازه‌ای انجام می‌دهد. شاید به خاطر نوع شنیدار در طول زندگی که موسیقی‌های سنتی، محلی، پاپ و راک را شامل می‌شود، تلفیق در ما اتفاق می‌افتد. تلفیق در ایده‌های ماست. زمانی مرتضی محجوبی موزیسین روز بوده و موسیقی امروز هم چنین شکلی دارد: عده‌ای عاشق با سیروان، عده‌ای چاوشی و یگانه و بخش دیگری با گروه ما همراه می‌شوند و دیگر تک‌بعدی نیست و به نظرم اسم‌هایی مثل تلفیقی برای همین است و جدا کردن موزیک‌ها از هم...

مهیار طهماسبی: دوران اصول گذشته و هر کسی، هر کاری دوست دارد می‌کند.

روزبه: تفکر خودت است.

کاوه: ولی تفاوت از اصول خودت می‌آید...

روزبه: اما سبکی نیست و فقط همین است...

مهیار: تکنولوژی باعث شده ما به تمام موسیقی‌های دنیا دسترسی داشته باشیم. این خاصیت دوران ماست که از آن طرف دنیا باخبریم. چرا روزبه باید از موسیقی شرق اروپا خوشش بیاید؟ چون به این موسیقی دسترسی داشته است.

امید: این از ناخودآگاه می‌آید و طبیعی است. مثلا چیزی به عنوان موسیقی سنتی ایران که از اول همین‌طوری نبوده و از چین، هند چیزهایی وارد شده و ترکیب شده است. شخصی به اسم محمد سیاه‌قلم در مینیاتور ایران کار دیگری می‌کرده و در راستای آن دوران و خصوصیات آن دوران نیست. چرا؟ چون با یک کاروان به چین سفر می‌کند و تحت تاثیر هنر چین، چیزهای زیادی یاد می‌گیرد و وارد مینیاتور می‌کند و تغییرهایی ایجاد می‌کند... هیچ چیز اصیل و واقعی وجود ندارد و روی این مسائل، تعصب بی‌خودی وجود دارد.

کاوه: وقتی موسیقی تمام دنیا را روی هاردم دارم... الان دیگر کامپیوتر همه ما همه چیز درش هست.

امید: همه‌مان تلفیقی هستیم...

موسیقی نواحی را چقدر می‌شناسید؟

روزبه: همه‌مان علاقه ویژه‌ای داریم. مهیار تحقیق زیادی در مورد موسیقی نواحی ایران داشته است.

مهیار: توی روستاها می‌چرخیدم... موسیقی قشقایی، چهارمحال بختیاری، عاشیق‌های آذربایجان، گیلان و... را دیده‌ام.

روزبه: آنها هم تلفیقی هستند.

مهیار: ایران شرایط عجیب و غریبی دارد: ترک، کرد، لر، عرب و... واقعا عجیب است.

روزبه: لر و کرد... این خودش تلفیق است...!

امید: با نوازنده و خواننده‌های محلی مرادوه داشتیم. آهنگ «سرو خرامان» را با یک دوتارزن خراسانی خواندم. خیلی دوست داریم و باز هم این کار را تکرار می‌کنیم.

جعدر اهمیت کیفیت خوراک شنیداری مخاطب برایتان دغدغه است و در کارتان تاثیر می‌گذارد؟

روزبه: اینجا همانجایی است که اختلاف داریم... اعتقاد داریم خوراک می‌دهیم. قطعه‌های زیادی تولید می‌کنیم. قطعه «خسرو و شیرین» در آلبوم اول را سه بار ضبط کردیم. امروز فکر می‌کنیم شاید این میزان وسواس کار درستی نباشد. خلاصه بگویم که خودمان هم راجع به این سوال دودل هستیم.

امید: چیزی که تجربی به آن رسیدیم، این است: تا زمانی که تک‌تک ما راجع به قطعه‌ای حس خوبی نداشته باشیم، آن قطعه کامل نیست. روح همه‌مان باید درش باشد. به این اعتقاد ندارم که گروه دائما مخاطب را تغذیه کند. من به حضور مداوم موافقم. سفر کنیم... ببینیم... بخوانیم... بشنویم... تا کارهای تازه دیگری تولید کنیم...

روزبه: انتشار دو آلبوم توی مارکت ایران کم‌کاری محسوب می‌شود. آن میزان پرکاری را هم دوست ندارم. صبح بیدار شویم و برویم برای ضبط! نه. این سیستم را دوست نداریم. حرفی که می‌زنیم، باید تازگی داشته باشد یا باید به آن باور داشته باشیم. قرار نیست یک سیب‌زمینی سرخ‌کرده عجیب تولید کنیم...

سالار عقلی معتقد است تولید به توانایی موزیسین ربط دارد. ممکن است یک جراح بتواند در روز هشت عمل کند و جراح دیگری در ماه دو عمل انجام بدهد...

روزبه: فکر می‌کنم تفاوت سالار عقلی با گروهی مثل ما این است که سالار عقلی فقط خواننده است و خواننده بسیار خوبی است. فکر نمی‌کنم من فقط بخوام یک ساز بزنم. هر کدام از ما می‌توانیم با گروه‌های مختلف کار کنیم و خودمان را تکرار کنیم.

امید: شما هفته‌ای ۳۰ آلبوم هم باشد، باید بخوانی... با برنامه‌ریزی در استودیوها می‌توانی بخوانی. کار سختی نیست. فکر می‌کنم شاید یک ذره افت کیفیت موسیقی به خاطر همین زیاد حرفه‌ای شدنش است...

روزبه: این حرفه‌ای نیست.

امید: شاید... بنان وقتی «کاروان» را می‌خواند، می‌فهمید که آهنگ جزئی از سلول‌های بدنش است. موسیقی را فهمیده و با آن زندگی کرده است. مثل بازیگری که باید با نقشش زندگی کند. ما اعتقاد داریم آهنگی را بسازیم که با آن زندگی کرده‌ایم. آهنگ‌هایی داشتیم که روح نداشت. این در طول زمان برای اثر مهم است. ما باید اثر خلق کنیم اما باید چیزی بهمان بگذرد تا اثر را خلق کنیم.

اخیرا آلبوم‌های زیادی منتشر شدند که هفته اول با استقبال شگفت‌آور مخاطبان مواجه شدند اما خیلی زود و تنها پس از یک یا دو ماه فراموش شدند. به نظر می‌رسد این یکی از معضله‌های جدی موزیسین‌های این دوران در ایران و آثارشان است...

امید: این موضوع به صحبت‌های قبلی برمی‌گردد.

روزبه: شاید آنهایی که وسواس داشته باشند و فعلا به ماشینی که قرار است بخرند و سوار شوند، فکر نمی‌کنند، خلق اثر برایشان مهم است. ما برای این که خودمان آلبوم شخصی بدهیم، شرط گذاشتیم که مولف باشیم و حرف داشته باشیم. امید می‌تواند با چند گروه بخواند. این خیلی مهم است که تا فرمولی به دست می‌آورد، روی همان پیش می‌رود.

کاوه: بعضی وقت‌ها بین قطعه‌های چند خواننده هیچ فرقی متوجه نمی‌شوید. انگار سری‌دوزی شده است. توی موسیقی پاپ این اتفاق زیاد می‌افتد...

روزبه: خیلی از کسانی که از زیرزمین شروع کردند، مطرح‌تر از کسانی شدند که از طریق تهیه‌کننده و برای بازار کار تولید می‌کنند. آنها حرف خودشان را نمی‌دانند و تکلیفشان مشخص نیست...

پاپ بودن چیز بدی نیست...

امید: آلبوم‌هایی که منتشر و فراموش می‌شوند، بسیار خوشگل هستند. چیزی به جز آن ندارند. یک اثر هنری موفق، هر بار

کشف می‌شود. آلبوم «برف» فرهاد... وقتی آمد خیلی نفروخت اما هنوز هم توسط متولدین دهه ۸۰ کشف می‌شود. مگر چی دارد؟ آلبوم‌های جدید مثل ماشین چینی است که تمام امکانات را دارد ولی بعد از یکی دو سال باید دور بیندازی‌شان...

روزبه: موتور ندارد!

کاوه: هنوز آدم‌هایی هستند که شورلت کامارو سوار می‌شوند!

چقدر خواسته مخاطب روی کارهایتان تاثیر گذاشته است؟

مهیار: می‌توانیم از کارهایی که قبلا انجام دادیم و اتفاقا مردم هم دوست داشتند، دوباره استفاده کنیم اما نمی‌خواهیم این کار را بکنیم.

کاوه: در یک ماه گذشته سه، چهار تا کار ساختیم؛ دور انداختیم...

فروش چقدر برایتان اهمیت دارد؟

روزبه: توی آلبوم دوم به فضای شخصی تک‌تکمان پرداختیم، چون می‌خواستیم هنری باشیم و عمیق. برای آلبوم بعد، چیزی که فکر می‌کنید، خیلی تازه است... ایده‌ها... هر چیزی... هدف ما این است: چیزی را که احساس می‌کنیم درصد بیشتری از آدم‌ها می‌توانند دوستش داشته باشند، با پالت در میان بگذاریم. برای همین خیلی هم به بازار نگاه نمی‌کنیم و این‌که بازار دائما در حال تغییر است. این تفکر اشتباه است: با یک سری فرمول همیشه می‌شود بازار را نگه داشت.

حتی می‌توان به بازار جهت داد...

روزبه: این اتفاق بارها افتاد ولی آدم‌ها قبول نمی‌کنند...

بعد از رونمایی از آلبومتان جوی منفی علیه پالت شکل گرفت. این که شما سعی دارید تصاویری رنگی از تهران نشان دهید و نماینده قشر بی‌دغدغه و مرفه جامعه هستید...

روزبه: نماینده قشر مانو گل‌گلی و کیف چی‌چی...!

مهیار: بوبوها...

روزبه: با این ماجرا مواجه شدم... تک‌تک ما در جریانیم... خیلی عصبانی بودم، اعتراف می‌کنم... موضعی که نسبت به پالت وجود داشت، موضعی بسیار غیر واقعی و بسیار سطحی بود. زندگی می‌گذرد و حقایق رو می‌شوند و آدم‌ها عوض می‌شوند. رسم این است: اصولا کسی که ذره‌ای قدش بلند شود، جای نقد دارد. حتما نباید کاری کنند. ما عادت کرده‌ایم که همه چیز باید طبق عادت ما باشد و اگر جور دیگری باشد، غلط است. خود دوستان هم این‌طوری هستند: منتقدان «شهر من بخند» اصلا کارهای ما را گوش ندادند، چون آن قطعه انتقادی است... امید شعرش را گفته و می‌تواند توضیح بدهد. توی همین تهرانی که همه‌مان داشتیم خفه می‌شدیم، با یاریدن برف همه خوشحال شدند. آنها هم این تجربه را دارند. این رابطه مازوخیستی ما با تهران: لحظه‌ای که از تهران پام را بیرون می‌گذارم، می‌گویم: آخی! ولی دو روز بعد دلم تنگ می‌شود و نمی‌توانم توضیح بدهم. تهران این کار را با شما می‌کند. می‌گویم برویم شیراز اما بعد از یک هفته نمی‌توانیم دیگر دور باشیم. چرا این دوستان نمی‌آیند واقعتا را بگویند؟ خسته شدم از این وضعیت... نسل ما نسل مهاجر است اما همان‌ها هم دلشان برای تهران تنگ می‌شود. وجب وجب خاطره، خاطرات و زندگی... ما به خودمان که دروغ نمی‌گوییم. اگر پز دادن این است که بگوییم تهران بد است، ایرادی ندارد اما وقتی که شهر خوشگل می‌شود، عکس نیندازید، چون تهران وابسته‌تان می‌کند.

امید: آن نوشته با بی‌سوادی و ناآگاهی تمام نوشته شده بود؛ طوری که از خواندنش می‌خندیدی... همان قدر که ما برای این آلبوم زحمت کشیدیم، شما هم وقتی می‌خواهید بنویسید، زحمت‌های حداقلی برای نوشتن را بکشید. مطلبی که از شروع اشتباه بود: رونمایی در برج میلاد... این غلط است رونمایی در برج میلاد نبود و دلیل هم داشتیم. همه چیز متن تا آخر غلط است.

روزبه: امید و کاوه را دوست دارم. توی مردم زندگی می‌کنند... این دوستان نمی‌دانند مردم تهران چه شکلی هستند. فقط کافه‌های خاص می‌روند و آدم‌های خاص را می‌بینند و واقعا مردم تهران را ندیده‌اند...

امید: وقتی تمام بچگی من توی تهرانپارس گذشته چطور می‌توانم نماینده بچه‌های منطقه یک باشم؟ این تجربه شخصی من است و «شهر من بخند» اصلا بسته شاد و شیکی نیست. «شهر من بخند» از نخندیدن شهر می‌آید. مثل کسی که توی برف در حال بی‌هوشی است و هی می‌زنی توی گوشش که نخواب... نخواب... شوک می‌دهی که نمیر...!

کارهای پالت یک تم فانتزی دارد...

امید: درست است... توی کارهامان هست اما من نمی‌توانم یقه مخاطب را بگیرم که چرا کار ما را گوش می‌کنی؟

کاوه: الان توی این گفت‌وگو عکسی از پشت میز پینگ‌پنگ گرفتیم. اگر کسی ببیند، می‌گوید: این‌ها چقدر شاد هستند اما این ایده عکاس شما بود... کسی که فکر می‌کند ما تظاهر می‌کنیم، خودش آدم متظاهری است... اگر بخواهم به کسی برچسب بزیم، باید درباره‌اش بدانیم... مثلاً اسم آن قطعه «سرباز» نیست و «این‌جا شهر من نیست» است...

مهیار: اولین کلمه را می‌کنند اسم قطعه...

روزبه: آن قدر ما آدم‌های بی‌تعهدی شده‌ایم که حتی نمی‌خواهیم اسم قطعه را بدانیم. فقط اسم قطعه را ببینیم! همین! اول گوش کنید و بعد نظر بدهید. یادم به دوران دبیرستانم می‌افتد که به کلاس‌های نقد شعر می‌رفتم. یک‌سری اسم گفته می‌شد که کتاب‌هایشان را بخوانیم. بعداً متوجه شدم کسانی که کتاب‌ها را معرفی می‌کنند و می‌گفتند عالی است، دقیقاً کسانی بودند که کتاب را نخوانده بودند! چون شنیدند، به زبان می‌آورند. چون این ژست، پرستیژ اجتماعی می‌آورد. من ۱۰ کتاب خواندم ولی خواندم و راجع به آن حرف می‌زنم. حرف من به این معنی نیست که آنها حرف نزنند اما کسی که در شمایل منتقد و مترجم است، نباید این کار را بکند. شاید تو نمی‌دانی سبک ما چیست، دلیلش ضعف تئورسین‌های ماست.

امید: اصراری نیست راجع به همه چیز حرف بزیم. ما که منتقد تمام حوزه‌ها نیستیم. چرا در این مملکت همه راجع به همه چیز می‌توانند مقاله بدهند، دلم برای آنها می‌سوزد. کاری نمی‌کند و روی موج و زحمت بقیه سوار می‌شود. او این‌طوری زنده است. از بستر استفاده می‌کند تا بشناسیمش، تا در موردش حرف بزیم. این ناراحت‌کننده است... من اگر آهنگ نسازم و ترانه ننویسم، زنده نمی‌مانم، چون مجبورم... عاشق می‌شوم، باید آهنگ بسازم... فارغ شوم، باید آهنگ بسازم... با هر چیزی مواجه می‌شویم، می‌سازیم... از پنج سالگی عادت کرده‌ام و زبانم است. باید از پنج سالگی جلو من را می‌گرفتی. الان دیر است. او باید کار دیگری بکند که حالش خوب شود و این دردناک است.

مهیار: این هم یکی از موج‌هایی است که می‌آید و زود تمام می‌شود. این نقدها مثل همان آلبوم‌هایی است که زود فراموش می‌شوند. پالت آلبوم می‌دهد و به کارش ادامه می‌دهد.

روزبه: یک روز فیسبوک، بعد اینستاگرام و بعد توئیتر... دلیلش این است: چون مخاطبشان آنجاست ولی ما نمی‌دانیم مخاطبمان کجاست و این زیباتر است.

کاوه: من آنم که رستم بود اینستاگرام!

روزبه: اگر این فضاها از بین برود، چه اتفاقی می‌افتد؟ دچار بی‌هویتی می‌شوند.

امید: بی‌هویتی می‌شوی...

پالت کجای موسیقی ایران ایستاده؟

کاوه: خیابان بهار...

امید: پالت نمی‌داند کجای موسیقی ایستاده...

مهیار: نمی‌دانم...

کاوه: توی جشنواره‌ای که کامکارها هم بودند، یکی‌شان می‌گفت: پالت مثل بچه کوچولویی است که ایستاده و آنها را نگاه می‌کند و الان بزرگ‌تر شده...

امید: مسیر خودمان را با آدم‌ها به اشتراک گذاشتیم. یا دنبلمان می‌کنند، یا از کنارمان رد می‌شوند، یا قدمان می‌کنند... زمان می‌گذرد و بعداً مشخص می‌شود ما کجا بودیم... ما مسیر را ادامه می‌دهیم و کارمان را ارائه می‌دهیم...

مهیار: به هر حال مسیر را تعیین کرده‌ایم اما اول مسیر هستیم و با دو آلبوم نمی‌شود راجع به این چیزها حرف زد. ۳۰ سالگی لئونارد کوهن با ۶۰ سالگی‌اش خیلی فرق داشته و تا ۸۰ سالگی خیلی متفاوت‌تر شده، اما آخر سر معلوم می‌شود...

تجربه اجرا خارج از ایران چطور بود؟

مهیار: دوست داشتیم برای ایرانی‌ها اجرا کنیم، صدایمان را به خارج از مرزها برسانیم و توی فستیوال‌ها شرکت کنیم و بگوییم توی ایران چه خبر است، چون خارجی‌ها فکر می‌کنند ما فرقی با طالبان نداریم!

امید: اما خیلی سخت است و باید حمایت شوید.

مهیار: تلاشمان را کردیم...

امید: آنها فکر می‌کنند ما تروریست هستیم. افکار عمومی‌شان اصلا فکر نمی‌کنند ما هم موبایل‌های روز دنیا را داریم و این لباس‌ها را می‌پوشیم! به موسیقی ما توریستی نگاه می‌کنند. این ساز برای ایرانی‌هاست یا این نوع خواندن مخصوص ایرانی‌هاست. جالب است ما هم دقیقا موسیقی نواحی را این‌طوری می‌بینیم و نگاه توریستی داریم.

کاوه: توی یکی از کنسرت‌ها پرسیدند کجایی هستید و گفتم ایرانی هستیم... گفتند: اوه ایران اهلا و سهلا. گفتم بابا فرق داریم...!

آلبوم بعدی‌تان کی منتشر می‌شود؟

مهیاری: این روزها تمرین می‌کنیم و آهنگ می‌سازیم. ایده‌هایمان را وسط گذاشته‌ایم و بازی می‌کنیم تا به نتیجه‌ای برسیم. واقعیت این است که تصور خیلی دقیقی از آلبوم نداریم ولی در حال تجربه هستیم و صداهای جدید و سازهای جدید را امتحان می‌کنیم. به هر حال تلاش می‌کنیم سال آینده آلبوممان را منتشر کنیم...

نمره ۲۰ برای بچه‌های پالت کجاست؟

روزبه: برای من موسیقایی نیست و هنری هم نیست...

مهیاری: چیه؟!

روزبه: من به آرزوهایم در موسیقی رسیده‌ام. سال قبل می‌گفتم تا این‌جا را دیده‌ام و بقیه راه را ندیده‌ام. نمره ۲۰ برای من جای دیگری است و توی موسیقی نیست و توی مادیات هم نیست.

امید: من هم فکر می‌کنم... بیشتر به ارتباطم با آدم‌ها ربط دارد. لحظه‌ای که فکر می‌کنم کاری کردم. بازخوردی که از آدم‌ها می‌گیرم و احساس می‌کنم وارد زندگی‌شان شدم و با هم زندگی کردیم. یک وقت‌هایی مخاطبانمان به ما گفتند و فکر کردم آن‌جا بوده که به نتیجه رسیدم... توی پاریس خانمی گریه می‌کرد و می‌گفت شما حال مرا خوب کرده‌اید، آدم کنسرتتان و حال عجیبی دارم...

منبع: ایسنا